

جلال مولوی و کمال فروزانفر در نگاهی به شرح‌های مثنوی

دکتر رضا انزابی نژاد*

چکیده

این مقاله حاوی نقد و تحلیل ابیاتی از دفتر سوم مثنوی است که نیازمند تأمل و تعمق اند اما بیشتر شروح به شرح و توضیح آنها پرداخته یا آنچه گفته اند درست و قانع کننده نیست.

کلمات کلیدی: مثنوی، دفتر سوم، فروزانفر، مولوی، شروح مثنوی.

هر کس با مثنوی مولانای بلخی اندک انسی دارد، با شرح‌های این کتاب عظیم نیز آشناست. هر کس با مثنوی و شرح‌های آن سر و کاری داشته، بی گمان از خطاهای فاحش بعضی از شروح شگفت زده شده و نیز از دراز گوییهای لاطائل بعضی از شرح‌ها، و رها کردن توضیح و بحث درباره ابیاتی که نیازمند توضیح است، ابرو در هم کشیده و بر زبانش رفته که: «کاش فروزانفر با همان شیوه عالمانه تمام مثنوی را شرح و گزارش کرده بود!»

* استاد دانشگاه فردوسی مشهد.

به راستی فروزانفر در این چهار هزار بیت، با آن نکته بینی و دقت، باب مثنوی شناسی را به روی پسینان گشوده است. هنر آن مرد در آن بود که هر گفتنی را گفته، و دامن قلم را از ناگفتنیها و توضیح واضحات بر چیده؛ از این رو، این سخن در حق آن بدیع روزگار راست می آید و این سخن حسرت آگین بر زبان می رود که: «اگر مرد چنان نابهنگام و نابیوسان نمی رفت در پهنه مثنوی شناسی چه کم داشتیم؟!» - خاک بر آن بزرگ عنبرین باد!

گفتنی و پذیرفتنی است که پس از آن بدیع بی همال در پهنه مولوی شناسی و مثنوی، پویشها و پژوهشهای بسیار صورت گرفته اما در بسیاری، به جای آن ژرف نگری و آن پرداختن به گفتنیها و کف قلم از ناگفتنیها، به توضیح واضحات پرداخته اند اینجا به نمونه هایی بسنده می کنم که چگونه از ورود در شرح اییاتی که نیاز به شرح دارد به سادگی گذشته اند؛ اینک نمونه هایی از ایات مثنوی که نیازمند تأمل و تعمق هستند اما در بیشتر شروح، یا به شرح و توضیح آنها پرداخته نشده، یا آنچه گفته اند درست و قانع کننده نمی نماید:^۱

یک: خواجه هر سالی ز زرّ و مال خویش خرج او کردی گشادی بال خویش
(ب: ۲۵۱: ۳)

بیت از داستان دوستی روستایی و شهری است. در این داستان مردی روستایی با شهری ای باب دوستی می گشاید و هر سال به شهر می آید و روزها و هفته ها - ناخوانده - مزاحم شهری می گردد:

باز هر سالی چو لک لک آمدی تا مقیم قبّه شهری شدی

خواجه هر سالی ز زرّ و مال خویش خرج او کردی، گشادی بال خویش

روستایی در این آمدنها و مزاحمتها همواره - به زبان - شهری را به روستا دعوت می کند، تا جایی که مرد شهری فریب چرب زبانیهای روستایی را می خورد و راه ده را در پیش می گیرد؛ اما روستایی با وی به گونه ای ناجوانمردانه برخورد می کند و

فراموش می کند که خواجه شهری چگونه با گشاده رویی و فراخ دستی «خرج او کردی، گشادی بال خویش» بحث و اختلاف نظر میان شارحان مثنوی مربوط به بیت اخیر بوده است به ویژه در کلمه «بال»، به شرح زیر:

دکتر شهیدی: بال در عربی به معنای خاطر است و «بال گشودن» یعنی خاطر آسوده کردن [از کجا؟]، این توضیح درست نمی نماید و در فرهنگها چنین ترکیبی بدین معنی نیامده است. (۴۴: ج ۷)

موسی نثری: توضیح نداده

زمانی: صاحبخانه هر سال برای پذیرایی از آن روستایی از طلا و اموال خود صرف می کرد و از خود سخاوت و جوانمردی نشان می داد (۸۴: ج ۳). به بال و بال گشودن توجهی نشده است.

محمد تقی جعفری: روستایی هر سال و بنا به عادت دیرینه خویش می آمد و بساط اقامت در خانه شهری می انداخت (۸۴: ج ۳)؟! گشادی بال خویش مسکوت مانده!

ملاحظه می شود که هیچ کدام از این شرحها به ترکیب «بال گشودن» توجه نکرده اند، معنای پیشنهادی دکتر شهیدی نیز درست نمی نماید. توضیح اینکه: بال به همان معنی «بال پرنده» به کار رفته و بال گشودن یا بال گسترده برای کسی یعنی: او را زیر حمایت و محبت خود گرفتن و از او پرستاری کردن است. یاد آوری می کنم که این ترکیب با این معنای کنایی از قرآن گرفته شده از آیه: «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (اسراء، ۲۴) یعنی: [ای فرزندان]: از سر مهربانی، بال فروتنی بر سر پدر و مادر خویش بگستران؛ و به احتمال قوی مولانا نیز این ترکیب کنایی را از قرآن گرفته است.

عمر تو مانند همیان زر است	روز و شب مانند دینار اشمر است
می شمارد، می دهد زر بی وقوف	تا که خالی گردد و آید خسوف
پس بنه بر جای هر دم را عوض	تا زو اسجد و اقرب یابی غرض

در تمامی کارها چندین مکوش جز به کاری که بُود در دین، مکوش
گورخانه و قُبّه ها و کنگره نبود از اصحاب معنی، آن سره
بنگر اکنون زنده یِ اطلس پوش را هیچ اطلس دست گیرد هوش را!؟

ایات: (۳۴-۱۲۳:۳)

نکته هایی که در ایات فوق هست و مورد بی توجهی، یا دریافت نادرست شارحان واقع شده به شرح زیر است:

ب ۱ - دینار اشمر [شمارنده دینار و درم] به معنی صراف و کسی که پول به نزول به مردم می دهد: مفهوم بیت چنین است: روز و شب مانند صرافان سودجو هر روز هر شب، بخشی از عمر تو را می ستاند .

ب ۲ - بی وقوف: بی درنگ، بی وقفه / آمدن خسوف: گرفتن ماه است که در قرآن (سوره ۷۵، قیامت آیه ۸ و ۹) جمع آمدن ماه و خورشید، نیز ماه گرفتگی نشانه وقوع رستاخیز است.

ب ۴ - تمامی: تمام + ی مصدری: کامل و تمام گردانیدن، به پایان بردن.

ب ۵ - سره (اینجا): نیکو، شایسته. نظامی - در لیلی و مجنون - به همین معنی به کار برده:

صیاد، سلیح و ساز برداشت صیدی سره دید صید بگذاشت

شگفتا که کریم زمانی در توجیهی سخیف و ناروا - به نقل از اکبر آبادی - چنین نوشته است: «سره: سر است که «ه» بر آن اضافه شده و مفید معنی نسبت است مثل امروز که می شود امروزه!

۶ - زنده اطلس پوش: خواجه ای که از بسیاری ثروت در ناز و نعمت است و جامه های اطلسی و ابریشمی بپوشد.

- مصراع دوم را هیچ کدام از شارحان - که مورد مراجعه بوده - در نیافته اند. توضیح شارحان چنین است:

کریم زمانی: تو نگاه کن به آدم زنده ای که اکنون در این دنیا جامه های حریرین

و فاخر بر تن می کند؛ آیا این جامه، بر هوش و عقل او می افزاید؟!
حاج ملّا هادی سبز واری: نه از اطلس پوشی اهل جهل را غبطه است و نه از ژنده
پوشی، زنده معرفت را غبنی و نژندی [؟!] (ص ۱۹۱)

محمد تقی جعفری: آن اشخاص نابخرد که با لباس اطلس و زیبا خود را می
آرایند، این پیرایش کوچکترین اثری در هُشیاری آنان ندارد. گاهی هم می شود
زیباترین افراد، بی هوش ترین مردم می باشند [؟!] (ج ۶، ص ۱۷۰)

موسی نثری: در این جهان نگاه کن کسانی که زنده اند و اطلس می پوشند - هیچ
ممکن است لباس اطلس و حریر هوش و عقل آنها را زیاد کند. (ص ۱۲: ۳)
بی هیچ گمانی همه این شروح خطا کرده اند و گره کور بیت را که همانا کلمه
«هوش» و به معنای «مرگ» است در نیافته اند. برای کاربرد هوش بدین معنی شواهد
زیاد داریم. از جمله فردوسی در شاهنامه گفته:

و را هوش در زابلستان بُود بدست تَهَم، پور دستان بود

و فخر الدین اسعد گرگانی نیز در اثر خود - ویس و رامین - گفته:

به جان من که گر آید مرا هوش بُود چون زندگانی بر دلم نوش

بدین ترتیب مفهوم بیت چنین خواهد بود: کسانی که زندگانی پر ناز و نعمت
دارند و جامه های اطلسی فاخر و گرانبها می پوشند آیا این نعمت و مکنت و جامه
های اطلس در برابر مرگ، دمی یار و دستگیر آنان می تواند باشد؟! مضافاً یادآور
می شود که هوش [= مرگ] را، زنده در مصراع اول تأیید می کند.

سه: عَجَّ الی القَلْبِ و سِرَّ یاساریه فیه اشجارٌ و عینٌ جاریه

(ب ۵۱۶: ۳)

توضیح و تفسیر شرحها چنین است:

محمد تقی جعفری: ای سیر کننده^۲ مشتاق، حرکت به سوی قلب را ادامه

بدهید. (تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ج ۶: ۳۴۴)

حاج ملّا هادی سبز واری: میل کن به سوی سواد اعظم دل، و سیر به آنجا ای سیر

کننده. (شرح مثنوی، ص ۱۹۷)

موسی نثری: ای کاروان به طرف دل متمایل شده و در آن کشور سیر کن. (ج ۳:

ص ۳۶)

استعلامی: ای رهرو شب به دل باز گرد و در آن سیر کن. (ج ۳: ص ۲۴۶)

کریم زمانی: ای شب رو به سوی عالم قلب بگرای و ره بسپار. (ج ۳: ص ۱۳۹)

دکتر شهیدی: به سوی دل باز گرد و ای رونده در شب، که در آن درختان و

چشمه روان است [!؟] [ج ۷: ص ۸۳]

هیچ کدام از شش شرح بالا درست نمی نماید؛ توضیح اینکه «ساریه» نام یکی از

صحابه و سرداران اسلام در روزگار عمر بن خطاب بود و این ابیات تلمیحی دارد به

واقعه‌ای در اسلام که در تاریخ طبری نیز آمده، خلاصه اش چنین است:

«عمر رضی الله عنه» بیست هزار مرد به پارس [= ایران] فرستاد. به اول سال از

بیست و سه ... و «ساریه بن زئیم الدثلی را امیری پسا [= فسا] و داراب گرد داد ...

ساریه بن زئیم سوی پسا و داراب گرد [= یکی از پنج شهرستان ایالت فارس -

دارابجرد] شد و ایشان [= اهالی دارابجرد] به حصار اندر شدند، و ساریه با سپاه

مسلمانان بر در حصار بماند سه ماه. پس عجم خیل گردان را که به حدود پارس اندر

بودند به مدد و یاری خواستند و سپاهی گران از گردان به یاری ایشان رفتند و ایشان

از حصار بیرون آمدند و حرب کردند - حربی سخت - و از مسلمانان، بسیاری کشته

شدند.

روز آدینه بود وقت نماز، و حرب بر ساده دشت [= دشت هموار] بود. و نزدیک

مسلمانان، کوهی بود بزرگ، کافران گرد مسلمانان اندر آمدند و حرب و کشتن

همی کردند و کار بر مسلمانان دشوار شد و بیم هزیمت بود... آواز عمر شنیدند

(رض) چنان که به آواز بلند همی گفت:

«یا ساریه الجبل الجبل (ای ساریه کوه گیر، به کوه پناه ببر) ساریه لشکر را گفت:

من آواز عمر همی شنوم و ساریه سپاه بکشید و پشت، باز کوه داد، و آن شب

ایمن شدند، پس دیگر روز حرب کردند و ظفر یافتند ... و عمر خبر ایشان نیافته بود، دلش مشغول بود. آن شب آدینه به خواب چنان دید که ایشان همی کردند. روز آدینه، وقت نماز بود، عمر (رض) بر بالای منبر شد و خطبه همی کرد و خطبه اندر گفت: ای مردمان، به خواب دیدم که بدین وقت ساریه حرب کردی؛ بی شک که اکنون همی حرب کنند.

پس عمر (رض) خاموش شد، چنانکه کسی چیزی بیند، و زمانی بود، گفتا: اکنون ساریه دردشت گرفتار است از سپاه عجم. و اگر پشت به کوه کردند آسان تر بودی. پس گفت: «یا ساریه الجبل الجبل». پس چون یک زمان بیود، باز خطبه شد. خدای - عز و جل - آواز عمر (رض) از مدینه به داراب گرد برد، و مسلمانان را بشنوانید»^۳

چهار - تلخ از شیرین لبان، خوش می شود	خار از گلزار دلکش می شود
حنظل از معشوق، خرما می شود	خانه از همخانه صحرا می شود
ای بسا از نازنینان خار گش	بر امید گل عذار ماه و ش
ای بسا حمال گشته پشت ریش	از برای دلبر مه روی خویش
کرده آهنگر، جمال خود سیاه	تا که شب آید بیوسد روی ماه
خواجه تا شب بر دکانی چار میخ	زان که سروی در دلش کرده است بیخ
تاجری دریا و خشکی می رود	آن، به مهر خانه شینی می رود
هر که را با مُرده سودایی بُود	بر امید زنده سیمایی بُود

(۳: ۴۴-۵۳۸)

به نکته‌های قابل توجه و مهم که در شروح توجه نشده اشاره می کنیم:
حرف اضافه «از» در هر دو مصراع بیت دوم «از» سببی است.
خانه شین مخفف غیر قیاسی «خانه نشین» است، کنایه از زن و همسر مرد که کارهای خانه بر عهده اوست. در این ابیات بحث اصلی مربوط به بیت پایانی است:

هر که را با مُرده سودایی بُود بر امید زنده سیمایی بُود
هیچ کدام از شروح، توضیحی دلپذیر برای این بیت نداده اند؛ داده های شروح
چنین است:

زمانی: هر کس با مرده - یعنی جماد - سر و کاری دارد، این کار را به امید
محبوبی زنده صورت می دهد.

استعلامی: زاری برای مردگان دلیل نیاز ما به دلداری زندگان است. [!؟]
دکتر شهیدی: «مرده، ظاهراً مولانا این واژه را برابر «صامت» که در عربی به معنی
نقدینه است به کار برده، یا مطلق کالا و نقدینه [!؟]... و بعد افزوده: «سودا با مرده،
کنایت از حرفه مرده شویی است».

یک نگاه به پیوستگی ابیات مفهوم درست را پیش چشم می آورد:
- سخن تلخ از زبان محبوب شیرین گفتار نه تنها تلخ نیست بلکه شیرین و دلپذیر
است.

- همچنین حنظل تلخ از دست محبوب، مانند خرما شیرین می شود...
سپس پیشه های سخت و ناخوشایند را بر می شمارد...: حمال از برای همسر
محبوب خود، سراسر روز، بارهای سنگین حمل می کند، چندان که پشتش زخم
می شود؛ آهنگر هم به خاطر همسر عزیز خویش، گرمی کوره و آهن گداخته را
تحمل می کند؛ بازرگان نیز در خشکی و دریا به سفرهای پر مخاطره می رود... و
سرانجام در بیت آخر می گوید:

هر که را با مُرده سودایی بُود بر امید زنده سیمایی بُود
یعنی: حتی مرده شوی هم که کارش شستن مُرده است بدان جهت روی به چنین
کار نا دلپذیر آورده، تا وجه معاشی به دست آورد و با همسر محبوبش همدمی و
همدلی کند.

پنج - «حزْمُ سوء الظنِّ» گفته است آن رسول هر قدم را دام می دان ای فُصول
روی صحرا است هموار و فراخ هر قدم دامی است، کم ران اوستاخ

چون به گورستان روی ای مرتضی استخوانشان را پیرس از «ما مَضی»

(ب. ۲۷۴: ج. ۳)

مقصود و مفهوم عام سه بیت معلوم است، اما بیت اخیر اشارتی ضعیف به ماجرای دارد، که بی توجه بدان، به آن معنای ظریف و مقصود مولانا نمی توان رسید. متأسفانه هیچ کدام از شارحان بدان اشارت توجه نکرده اند. دریافت و سخن شارحان چنین است:

موسی نثری: وقتی به گورستان می روی از استخوانهایشان پیرس که چه بر سر آنها گذشته است (ص ۲۰۱)

محمد تقی جعفری: گاهی به سوی گورستان گام بردار و سرگذشت نکبت بار آنان را از همان استخوانهای پوسیده شان پیرس (ج ۶، ص ۲۴۲)

کریم زمانی: ای انسان پسندیده و برگزیده، هر گاه به قبرستان گام نهی، احوال گذشتگان ایشان را از استخوانهایشان سوال کن (ج ۳، ص ۸۹)

استعلامی: ای کسی که موجب رضایت خدا یا بندگان او هستی، از استخوان مردگان، سرگذشت آنها را پیرس و بیاموز. (ص ۲۳۶: ۳)

دکتر شهیدی: مسکوت گذاشته و گذشته است.

حاج ملّا هادی سبزواری: چیزی ننوشته است.

توضیح و شرح بیت: بدون توجه به دو کلمه کلیدی بیت - یعنی گورستان و مرتضی - به مدلول بیت نمی توان رسید؛ با این توضیح که:

۱ - مرتضی به ویژه لقب حضرت علی^(ع) است.

۲ - حضرت علی هنگامی که از جنگ صفین باز می گشت چون به کناره کوفه رسید، خطاب به خفتگان گورستان خطبه ای بسیار گزنده و اثر گذار خواند که موی بر تن راست شود:

«ای مردم سرای تنهایی، و ای ساکنان تهی از زندگانی، و ای خفتگان در گورهای تاریک، ای اسیران خاک و ساکنان دیار غربت ... پس از شما در خانه های شما دیگران نشستند، همسران تان دیگری را شوی گزیدند و دارایی تان را میراث

بران میان خود تقسیم کردند ... این خبر شما بود پیش ما، اکنون بگویید شما از ما چه خبر دارید؟! آنگاه مولا^(ع) روی به پیرامونیان خویش کرد و فرمود: به خدا سوگند که اگر این خفتگان در گور، رخصت سخن گفتن می یافتند می گفتند: ره توشه تقوی با خود بردارید که بهترین توشه این راه «تقوا» است.^۴

ملاحظه می شود که از شروع معتبر و غیر معتبر، هیچ کدام به این نکته ظریف و در عین حال قابل اعتنا، توجه نکرده اند.

* ناگفته نمی شاید گذاشت که حرف «را» در مصراع دوم بیت مورد بحث حرف اضافه است به معنی و برابر «از» که در زبان صاحب قلمان، پیشینه کاربرد دارد؛ از جمله در لغت نامه دهخدا به این معنی اشاره شده و شاهدی نیز از تاریخ بخارا آمده است: «فضل [بن یحیی] یکی از خادمان خویش را [= از] پرسید ...».

پی‌نوشتها

- ۱ - این نمونه‌ها همه از دفتر سوم است که هنگام تدریس در دوره کارشناسی ارشد، نگاههای ناخرسند دانشجویان، صاحب این قلم را به ناراستی داده‌های شارحان توجه دادند.
- ۲ - صفت فاعلی از «سیر» بر عربی «سائر» می‌شوند «ساری یا ساریه».
- ۳ - تاریخ نامه طبری، تصحیح محمد روشن، ج ۱، ص ۴ - ۵۴۲ و نیز رک: لغت نامه دهخدا، ذیل «ساریه بن زئیم بن عبدالله الدئلی» به نقل از کتاب «الإصابة»، به نقل از مقدمه مصباح الهدایه، تصحیح استاد جلال همائی، ص ۱۷۸ و مجمل التواریخ و القصص، ص ۶۱: ۴.
- ۴ - نهج البلاغه، ترجمه اسدالله مبشری، ص ۳۷۴.

منابع و مأخذ

- ۱ - جعفری، محمدتقی. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی، ج ۶، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶.
- ۲ - دهخدا، علی اکبر. لغتنامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مؤسسه لغتنامه دهخدا، ۱۳۷۷.
- ۳ - زمانی، کریم. شرح جامع مثنوی، ج ۳، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲.
- ۴ - سبزواری، هادی بن محمد. شرح مثنوی [مولوی]، به کوشش مصطفی بروجردی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴.
- ۵ - شهیدی، سیدجعفر. شرح مثنوی شریف، ج ۷، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۶ - طبری، محمد بن جریر. تاریخ نامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی)، ج ۱، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، سروش، ۱۳۷۴.
- ۷ - عزالدین کاشانی، محمود بن علی. مصباح الهدایة ومفتاح الکفایة، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران، نشرهما، ۱۳۶۷.
- ۸ - امام علی بن ابیطالب. نهج البلاغه، ترجمه اسدالله مبشری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶.
- ۹ - فروزانفر، بدیع الزمان. شرح مثنوی شریف، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۱۰ - قرآن کریم.
- ۱۱ - مولوی، جلال الدین محمد بلخی. مثنوی، مقدمه و توضیح از محمد استعلامی، ج ۳، تهران، زوآر، ۱۳۷۲.
- ۱۲ - نامعلوم. مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح محمدتقی بهار، به همت محمد رمضان، تهران کلاله خاور، ۱۳۱۸.
- ۱۳ - نثری، موسی. نثر و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، ج ۲، تهران، پدیده، ۱۳۶۳.
- ۱۴ - نرخی، ابوبکر محمد بن جعفر. تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر محمد بن احمد بن نصر، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.